

تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاست، کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلاب، ایران (راه کارگر) سردبیر: آرش کمانگر شماره 195 یکشنبه 9 فروردین 1383 --- 28 مارس 2004



یکسال پس از اشغال، در عراق چه میگذرد؟

اکنون یکسال از تهاجم وحشیانه دولت آمریکا علیه ملت عراق میگذرد. آمریکا بخاطر تسلط بر بازارهای نفتی و تامین امنیت بیشتر برای دولت اسرائیل به بهانه دروغین استقرار دموکراسی در عراق به جنایتی بزرگ علیه این ملت دست زد و مردم این کشور را به خاک سیاه نشاند. اینکه صدام دیکتاتور بود و اینکه در عراق چه می گذشت مربوط به مردم عراق بود و ملت عراق خود اینرا بیشتر و بهتر از دیگران میدانستند و بطرق مختلف در جهت سرنگونی رژیم خود عمل میکردند اینکه آمریکا از شرایط بحرانی داخلی عراق در جهت منافع غارتگرانه خود به سو استفاده دست زده در حقیقت دزدیدن آزادی انقلاب مردم عراق بود. ملت عراق از پس از جنگ جهانی اول برای استقرار آزادی و عدالت اجتماعی در کشور خود به انواع مبارزات گوناگون دست زدند و در این راه تجربیات فراوانی داشتند و خود بهتر میدانستند چگونه سرنوشت خود را رقم زنند. اکنون منصفانه نگاهی میاندازیم بر گورستان و مخروبه عظیمی که روزگاری کشور عراق نام داشت. بقیه در صفحه 2

**پیش نویس سند سیاسی
جمهوریخواهان لائیک و دمکرات
جهاتی از راهبرد سیاسی، اصول و اهداف ما
ص 11**

نگذاریم " بم " فراموش شود !

= قسمت پنجم =
امیرجوهری
ص 3

بخش دوم دیدگاه شهاب برهان

**پیرامون شکست اصلاحات و
محتمل ترین چشم اندازها !**

ص 8

**اعلامیه کمیته مرکزی سازمان
بمناسبت مرگ مادر " ریاحی ها " !**

**آفرین دوستان ! (یک تجربه ،
مقایسه ای بین اسپانیا و اسرائیل)
پوری اونری - برگردان : علی یوسفی**

**گزارشی از تهران
مراسم تحویل سال در " خاوران "**

**اخبار تظاهرات و آکسیونها
در خارج از کشور**

کردها، حقوق و امکانات

بقلم/ علی صبری (نویسنده فلسطینی)

ترجمه: احمد مزارعی

درخواست استقرار سیستم فدرالیسم در کشور عراق به توسط نمایندگان کرد عضو شورای موقت حکومتی عراق، موحی از خشم و نارضایتی را در میان محافل ناسیونالیست و مسلمان عرب بر انگیخت. غالب اعراب در کشورهای عربی این درخواست را بمنابیه ی زدن ضربه ای بر استقلال و تمامیت ارضی عراق دانسته و آن را در ردیف مزدوری برای اجابت خواست بیگانگان جهت تجزیه عراق بحساب آوردند. اما باید گفت این قضاوت در مورد کردها بسیار عجولانه است و از عدل و انصاف بدور. در اینجا باید مسئله استقلال کردها را بررسی کرده و ببینیم که آیا کردها

بقیه در صفحه 6

ادامه از صفحه یک

یکسال پس از اشغال

بهبودی ساکن عراق و سالهای قبل با تحویل شناسنامه های خود و ترک تابعیت عراق به اسرائیل رفته و شهروند آن کشور شدند و این حق آنان بود. در قانون اساسی فعلی تمهیداتی فراهم شده که آنان میتوانند باز گردند و وکیل و ویر و مسئولان بلند پایه عراق شوند. اینگونه تمهیدات با در نظر گرفتن وضعیت تحت اشغال مردم عراق و نبود حکومت ملی و مستقل فقط برای چنگ اندازی شرکت‌های اسرائیلی بر ثروت عراق است.

به هر کجای این باصلاح قانون مراجعه کنی با انواع مشکلات روبرو خواهی شد.

یکی از رسالتهای شوم استعمارگران عراق، همانا تهی نمودن کشور از نیروهای کارآمد است. در عراق روزی نیست که شخصیتی علمی، اجتماعی، فرهنگی ترور نشود علی‌رغم استغاثه های موسسات حقوق بشری این ترورها همچنان ادامه دارد و تازه ترین آن ترور یک استاد دانشگاه عراق در هفته دوم ماه مارچ بود. علی‌رغم وجود آنهمه بیکار در عراق و آنهمه نیروهای متخصص عراقی، شرکت‌های بزرگ آمریکائی نیروی کار خود را از کشورهای جنوب آسیا تامین میکنند و این نیز اجحاف آشکاری است برای گرسنه نگهداشتن مردم عراق.

در جنوب عراق چه میگذرد؟ بر طبق تقسیم بندی اشغالگران جنوب سهمیه انگلیسیها است و آنان در آنجا مشغول حکومت و غارت نفت هستند و بی سر و صدا شرکت‌هایشان بکار مشغولند. آنچه که کار انگلیسیها را آسان نموده همانا همکاری شیعه های طرفدار جمهوری اسلامی، طرفدار مجلس اعلائی انقلاب اسلامی و سپاه بدر است. اینان بنا به دنباله رویشان از سیاست های جمهوری اسلامی ایران دست در دست انگلیسیها به سرکوب مردم مشغولند. اینان همانند اوائل انقلاب در ایران در همه جا عکس خمینی بر افراشته به دستگیری، زندان و شکنجه هر معترضی بر میخیزند. همان جنایاتی که مأموران جمهوری اسلامی در ایران با مردم ما کردند، همانگونه که بسیاری نویسندگان غرب و مطبوعا ت کشورهای عربی علیه سياهکارها و جنایات اینان به اعتراض دست زده اند. اعمال اینان در خدمت استعمار و خیانت به آینده کشور عراق است. اینان همان بلائی بر مردم میآورند که رژیم صدام انجام میداد.

آنچه که در این نوشته آمد مسلماً ذره کوچکی از فجایع عظیمی است که بر مردم عراق و در کشور عراق میگذرد. بشریت مترقی نیز بغوریت علیه این جنایت عظیم دست با اعتراض زد و در تظاهرات میلیونی خشم خود را نشان داد. و اما ملت عراق نیز ساکت ننشسته و از همان فردای اشغال کشورشان به مقاومت سرسختانه ای دست زده و در نتیجه این مقاومت نیروهای آمریکا در عراق زمینگیر شده اند. روزی نیست که تعداد زیادی سرباز آمریکائی کشته و زخمی نگردد. موج مقاومت سراسرکشور عراق را فرا گرفته و البته این بسیار طبیعی است سر زمین عراق به جهنمی برای اشغالگران تبدیل شده است. شرح مقاومت ملت عراق علیه اشغالگران آمریکائی نیاز به نوشته و تحقیق جداگانه ای دارد که مجالش در اینجا نیست.

به امید روزی که ملت همسایه ما در عراق به آزادی و استقلال کشور خود نائل آید.

احمد مزارعی

(*) خوانندگان خود میتوانند به سایت: www.albasreh.net مراجعه کرده و مطالب زیادی را مطالعه کنند.

24 ماه مارس 2004

امروز در کشور عراق بجز وزارت نفت هیچ وزارتخانه دیگری عملاً وجود ندارد. میلیونها انسان که روزگاری برای رتق و فتق امورات خود سرو کار با صدها وزارتخانه، اداره، سازمان، باشگاه و موسسه و دانشگاه داشتند همگی سرگردانند در کشور آب و برق و تلفن یا نیست و یا ساعتی از روز است، بیمارستانها بغارت رفته شده تخت سالم و وسایل لازم، دارو و خدمات کافی ندارند. بیش از هفتاد درصد مردم بیکارند، اینهمه انسان درمانده اند که چگونه زندگی خود و فرزندان خود را بچرخانند، چگونه از گرسنگی نهربند. در نتیجه این هرج و مرج در برنامه زندگی یک جایجائی عظیمی در جامعه انجام گرفته، هزاران هزار نفر در حال نقل و انتقال از شهر به روستا یا بر عکس و از این شهر بان شهرند. مدارس منظم وجود ندارد مدارس تخریب و یا غارت شده و بعلت نبود امنیت، مردم بویژه دختران خود را به همان مدارس نیم بند هم نمی فرستند.

بسادگی دختران و پسران را برای اغراض تجاوزات جنسی و یا فروش آنان به سربازان پولدار آمریکائی می رابیند. در گوشه و کنار شهر بسیار مشاهده میشود که "مادرانی با چند بچه در انبوه زباله ها بدنیاال چیزی که قابل خوردن باشد میلوند" (بخشی از نوشته بلقیس حمید شاعر و نویسنده عراقی در هلند) پس از بقدرت رسیدن جریانات اسلامی شدیداً از تحصیل زنان در علوم دانشگاهی جلوگیری شده و ادامه تحصیل آنان را منوط با اجازه شوهر کرده اند. یکی از و نان خوری مردم پس مانده های غذاهای پادگانهائی نظامی در سراسر کشور عراق است. عده ای با جمع آوری این غذاهای پس مانده، آنان را به قیمتی ارزان به مردم محروم و گرسنه میفروشند. تازه همه کس شانس خریدن این غذاها را ندارد در حقیقت بسیاری از مردم همین حداقل پول برای غذاهای پس مانده را نیز ندارند.

دولت آمریکا برای سرو سامان دادن به غارتگری کشور عراق عده ای مزدور و بی شخصیت را بنام شورای حکومتی بر سرنوشته مردم حاکم گردانیده است. وظیفه یکایک اینان هرکدام سر و سامان دادن به امور بخشی از شرکت های آمریکائی است که با دادن رشوه های کلان به دولت آمریکا غارت بخشی از خاک عراق را برای خود کسب کرده اند. شرکت‌های "بکتل"، "نیوبریدج"، "دین کورپ"، فلیپورتکراس و دهها شرکت آمریکائی و اسرائیلی باین رسالت شوم مشغولند. آنان برای امنیت خود شرکت های امنیتی خصوصی را نیز بخدمت گرفته اند که یکی از این شرکت های امنیتی، سابقاً در آفریقای جنوبی به کشتن رهبران سياهبوست مشغول بوده اند و اکنون دارای دفاتری در دبی و لندن میباشند. دو نفر از اعضای این شرکت که قبلاً در آفریقای جنوبی جنایاتی مرتکب شده و تحت تعقیب بوده اند بنامهای "گاوس" و "استریدم" جندی پیش به توسط عراقیها شناسائی و کشته شدند. این شرکت و شرکت‌های مشابه مسئولیت آموزش پلیس برای حفاظت چاههای نفت، و حفظ جان چلیبی ها و سایر اعضای مجلس حکومتی را بعهده دارند. دولت آمریکا با یکی از این شرکتها قرار دادی بمدت دو سال و مبلغ هشتاد میلیون دلار امضاء نموده است (سایت البصره) *

در هیجدهم مارچ، شاید همگی راجع به پیش نویس قانون اساسی عراق شنیده ایم که مورد مخالفت اکثریت مردم عراق قرار گرفته است خلاصه اینکه این قانون بتوسط حقوقدانی آمریکائی که والدینش در اسرائیل زندگی می کنند نوشته شده و لذا نمیتواند با روحيات و گرفتاریها و وضعیت عمومی ملت عراق خوانائی داشته باشد. اما من در اینجا به قسمتی از این باصلاح قانون اساسی که بقصد خدمت به دولت اسرائیل تنظیم شده می پردازم. عده ای

نگذاریم "بم" فراموش شود!

= قسمت پنجم = امیرجوهری

در یادداشت قبلی ام گفتگوی علی علومی، شاعر، نویسنده، محقق و روزنامه نگار مستقل و صاحب‌دل اهل بم با رادیو برابری را برایتان پیاده می‌کردم تا این مردم را از زبان کسی بشناسیم، که برخاسته از میان آنان است و سالها در آن سامان زیسته و از آوار عظیم زمین لرزه نیز جان بدر برده، هر چند که عزیزان بیشمار را از دست داده است! و اما ادامه گفتگو.



... علومی میگوید: «...یک دوست روزنامه نگار خیلی معتبر، اهل تهران با ناراحتی و تعجب از من پرسید: این ماجرای کم شدن چیست؟ من به شوخی به او گفتم: خودت خوب میدونی که ایران سرزمین باورها و عوالم جالبقا و جابلسا است! اینرا به شوخی گفتم. و ادامه دادم: می دونی که فرهنگ مردم ما پر از پری و اجنه است و احتمال داره که اجنه و پری اینها را برده باشند! حالا ممکن است با طلسم، کاسه گردانی در یک جای دنیا پیدا بشه! همه اینها را به شوخی گفتم. بلی در همان یک و دو روز اول مردم شریف بزد چندین و چند کامیون پتو فرستادند، مردم خراسان آنطور که تلویزیون نشون داد آنقدر آذوقه جمع کرده بود که سیلوها پر بود! باز واقعیت اینکه الان متأسفانه مردم بم و بازمانده هاشون در چادرهای پوسیده هلال احمر و در چادرهای هندی و پاکستانی زندگی می کنند که اینها چادرهایی است که خانواده اروپایی برای پیک نیک یک روزه هم از این چادرها استفاده نمی کنند. پتوهای نیمدار، لباسهای نیمدار و کهنه همه در اختیار مردم گذاشته شده و این موضوع در حالیست که اولاً زمستان است و زمستان کویر، سرمای خشک و استخوان سوزی دارد، دوماً الان فصلی است که همیشه در این موقعیت در بم، طوفانهای طولانی شروع میشه. طوفانهای که حتی درختهای تنومند و کهنسال سرو که بم پر از این درختهای سرو است، اصلاً اینها را خم میکنند، این چادرها کم جان و پوسیده، تاب مقاومت در برابر این سرما و طوفان را ندارد. مهم تر از همه، اینکه مردم بم در روابط اجتماعی شون بسیار مهجور و محفوط به حیا و حتی مغرور هستند! به این طرز تربیت، نمی توانند برای دریافت کمک، دنبال چیزی بدونند. خیال میکنند گدایی است. این طرز رفتار، خجالت میکشند و حق دارند، تمام کمکهایی که شد، حق باز ماندگان است که در اختیار شان قرار گیرد. مثلاً طرز غذا رساندن به بازماندگان، مدتها این طور بود که ماشین ها در سطح شهر راه می افتادند، کنسروها را بطرف مردم پرت میکردند که این به غرور مردم محبوب بم برخوردند بود! حتی یک مورد بخاطر این طرز رفتار یک بمی مسن، خودکشی کرد. چون تحمل نداشت که به غرورش بر بخورد که تصور کند که گدایی داره میکند! حالا صحبت از این میشه که برای بازسازی خونه ها به مردم وام دراز مدت و کم بهره میدند. تا حالا عملاً هیچ کاری انجام نشده. این صحبت ها، قاعدتاً باید برای مدیران خجالت آور باشد، وقتی که این

اینجا بم است، شهری بیدفاع و مردمی توهین شده و بی باور به آیت آسمانی کارگزاران نظام و چشم براه یاری رسانی های بیدریغ مردم و به فراموشی نسپرد شدن ابعاد این فاجعه بزرگ انسانی سال!

بطور یقین از مهمترین رویدادهای ماههای اخیر به پاخواستن دگر باره مردم جان بدربرده بم از آوار زمین لرزه آن سامان، بعد از ۲ ماه سختی، تعب و جان فشانی و دندان روی جگر گذاشتن آنان در برابر تمامی توهین ها و بی توجهی کارگزاران نظام بوده است! جوانان دختر و پسر به همراه زنان و مردان بم در شامگاه پنجشنبه ۱۴ اسفند ۸۲ با تجمع و اقامه دعوا در برابر فرماندار، استاندار و وزارت کشور و مسئولین نظام با آتش زدن لاستیک ها و بستن جاده بین المللی زاهدان و کرمان مانع پیشروی عوامل ضد شورش شدند. در این حرکات اعتراضی مردم فرماندار «کریمی» را مسئول چپاول کمک های رسیده از خارج و فروش آنها در بازار سیاه شهرهای تهران، اصفهان، زاهدان و شیراز می دانند. مردم تقاضای اعلام علنی لیست کمک های بین المللی را مینمایند و خواستار وام های بلاعوض می باشند. مردم هیچ توهین و تحقیری را نمی پذیرند. در مقابل این تجمعات اعتراضی، عوامل اطلاعاتی رژیم از تهران، کرمان بسیج شده اند تا به شکار جوانان عصیان زده و سازمانگر این حرکات بپردازند! با اینهمه گردش زمان، در گیرودار گرفتاریهای روزمره، نوروز ۸۲ با آمدن بهار هم از راه رسید و بم جانم، همچنان همه مشغله ذهنم است. دریغم آمد که در این قسمت، سروده زیبای خانم سیمین بهبهانی را به عنوان نوبرانه نوروزی تقدیم مردم آن سامان نکنم!

سیمین خانم میگوید: این قطعه شعری است که در آستانه نوروز گفته ام:

قاب پر کلوجه گرم، زعفرانی و شکری
بسته های توری نقل، بسته با نوار زری
شمع های کوچک سرخ، شعله شان در آینه ها
نقش ساز نقش کم، پیچ و تاب و عشوه گری
سفره چیده ام که بیا، سبزه، سکه، سنبل و سیب
در کنار سفره منم، با ستاره سحری
ماهیک به تنگ بلور راه و رخنه می طلبد
پی خبر که مانده اسپر در سرای پی خبری
شادمانی ات ندهد این اسپر تنگی تنگ
بسپرش به آب روان تا رهایی اش نگری
باز چیست کم که دلم می کشد به جانب غم
آه بم، حکایت بم، خیمه گاه در بدری
سفره ای که مانده تهی از پنیر و شیر و عسل
صاحبش کجاست که نان می ستاند از دگری
زان چه رفت هیچ مگوی، خیز و راه چاره بجوی
بر زمین بیای و بیوی گر بر آسمان نبری
بم دگر مباد غمش، شاد و گرم باد دمش
سال نو رسیده ز راه، سال کهنه شد سپری
بر درخت عور نگر، زد جوانه بار دگر
بم دوباره می رسدش نو بهار و باروری
سفره چیده ام بنشین با سلام و این همه سین
وین امید عقده گشا از دلت مباد بری

ادامه از صفحه سه

پیام تسلیت کمیته مرکزی**نگذاریم "بم" فراموش** **به مناسبت فوت مادر "ریاحی ها" !**

" ما در ریاحی ها" , مادر صادق و جعفر ریاحی از زندانیان سیاسی دو رژیم شاه و ولایت فقیه، در آستانه سال جدید از میان ما رفت . صدای فریاد او در نزدیک به سه دهه از اعتراض به ستم و آزادی کشی در رژیم های شاه و ولایت فقیه خاموش شد. صدایی که همواره ظنین پایداری و مقاومت و قوت قلب درمیان خانواده های زندانیان سیاسی و در مراسم مختلف اعتراضی آنان و تأیید آرمانخواهی فرزندان در مبارزه در راه آزادی و برابری بود. سازمان ما جای خالی مادر ریاحی را به خانواده او و به خانواده بزرگ زندانیان سیاسی، که خبر خاموشی او را وسیعاً منتشر کرده اند، و به خانواده رزمندگان راه آزادی و برابری و به اعضای سازمان و هم رزمان صادق و جعفر تسلیت میگوید.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

2 فروردین 1383



همه ثروت از طرف مردم ایران و جهان در اختیار بازماندگان بم قرار گرفته، وام و بهره، فقط صرف بازارهای تنگ نظری که مقصودی جز پول و سود نمیشناسند، اینها بعنوان واقعیتهاست، منتهی من بعنوان یک روزنامه نگار، روزنامه نگاری که داغدار خانواده شه، داغدار دوستان و عزیز بزرگواری مثل ایرج بسطامی با رفقای قدیمی، محمود امانتداری و خانواده مهربانش، داغدار همکلاسی ها و معلم ها و اقوام دور و نزدیک خودم هستم، مثل علی رزازی معلم اخراجی که مظلوم و تنها زندگی کرد و مظلومانه هم مرد! مثل مادر گرامی و خانواده محترم منتظری ها که چشم و چراغ خیلی هاست و بود! مثل خیلی از هنرمندان موسیقی، آواز و شعر و داستان که همه شان نابود شدند! من وظیفه تاریخی در برابر نسل های آینده بم دارم که با تحلیلی عمیق تر از ارائه گزارش دادن به ابعاد این فاجعه، نگاه کنم. اولاً ابعاد تراژدی این موضوع زلزله، وقتی وسعیتر میشه و همان طور که عرض کردم، تمام دنیا را به معرض چالش و سوال در میآره که بدانیم بازمانده گان چه میگویند؟ آنها بر زبان میآورند: که از روز چهارشنبه، چهارشنبه قبل از زلزله، غرش هایی در زمین می شنیدند و ابزار این شنیدن هم وسائل پیشرفت و پسررفته علمی نبود! با همین گوش عادی، وقتی سر بر زمین می گذاشتند که استراحت کنند، از دل زمین می شنوختند و صداهایی را می شنیدند، مثل غرش رعد. سؤال اینه: دولتی که این همه ثروت خرج بازسازی افغانستان، عراق، لبنان، کجا و کجا می کنه و این همه هزینه در جهت مصارف نظامی داره، آیا جایی یا موسسه ای نداره که بطور علمی به مسئله هولناکی مثل زمین لرزه قبل از ساعت ۵:۳۰ دقیقه صبح که مردم خسته از کار روزانه و هفتگی در استراحتند، بپردازه؟ سؤال دوم من اینه که: چرا مسئولان محلی و مسئولان استان و مسئولان کنشوری اینقدر بی مسئولیت بودند که وقتی از آن چهارشنبه تا آن سحرگاه فاجعه، چند گاه پی درپی، زمین لرزه های مکرر حادث شد، این آقایان بی توجه شدند؟ آیا نمی توانستند مثلاً برنامه های عادی رادیوشون را قطع کنند، برنامه هایی که خوشیختانه ۲۴ ساعته پر از بحث های اخلاقی و دستور العمل راجع به احترام به بزرگترهاست، راجع به آداب و رسوم اسلام و تعظیم کردن و امثال اینهاست، اینها می توانستند این برنامه ها را قطع کنند و به مردم هشدار بدهند و حتی می توانستند بگویند: به ما ربطی ندارد، جماعت، خودمان را بدر سر نمی اندازیم بخاطر شما، ولی خودتان، مواظب خودتان باشید!! نه موسسه ژئو فیزیک در آن مدت طولانی چندین ساعته کاری انجام داد و نه مسئولان، همه چیز به حال خود رها شد، تا فاجعه اتفاق افتاد... ادامه این گفتگوی ارزنده رادر قسمت بعدی دنبال خواهیم کرد.

آفرین دوستان ! Bravo, Amigos**(یک تجربه ، مقایسه ای بین اسپانیا و اسرائیل)****بقلم : یوری اونری برگردان : علی یوسفی**

. احسنت برچنین واکنش عاقلانه ائی . چه بلوغ دموکراتیکی!

و اما یک تفاوت دیگر و تعیین کننده . سال قبل و چند روز قبل از دیدارم از اسپانیا ، حزب " مردم " ، متعلق به خوزه لویس آرتار در یک انتخابات محلی یک پیروزی خیره کننده بدست آورده بود . حزب اپوزیسیون سوسیالیست چنان بر زمین خورده بود که بسیاری با تحقیر و برخی با درد و تالم از آن سخن می گفتند . حزبی که نامیدانه در زیر آوار قرار داشت به یکباره با تعیین یک رهبری کارآ و جدید ، خوزه رودریگز زاپاتیرو ، و با کمی خوش شانسی ، به قدرت رسید . مردم اسپانیا که از آزار خسته شده بودند ، می دانستند که اکنون آلترناتیو عاقلانه تری نیز وجود دارد . در اسرائیل اما چنین شرائطی وجود ندارند . اپوزیسیون اسرائیل ، حزب کارگر ، هم در زیر آوار است . اما هیچ نشانه ائی از مدرنیسم در آن دیده نمی شود . برعکس ، رهبری حزب در دست کسانی است که حاضرند با شیطان (شارون) هم ائتلاف کنند تا به قدرت راه یابند .

اسرائیل ، موقعیتی سورتالیستی دارد . نظرسنجی ها نشان می دهند که اکثریت بزرگی از مردم از جنگ خسته اند . از خشونت ، چه از نوع عملیات انتحاری و چه ترورهای که از جانب دولت انجام می گیرند ، بیزارند . آنها می گویند : خانه سازی ها پس است ، اسکان اسرائیلی ها در این آبادی ها بس است . مردم راه حلی را جستجو می کنند که بهای لازم و ضرور نیز پرداخت گردد : پایان اشغال ، برسمیت شناختن دولت فلسطینی ، پایان دادن به ساخت آبادی ها ، سازش عاقلانه بر سر اورشلیم و عقب نشینی به نوار سبز . مردم می خواهند که منابع ملی نه در خدمت جنگ و اشغال گری ، بلکه برای رشد اقتصادی ، اجتماعی و آموزش و پرورش بکار گرفته شوند .

حال با توجه به همه اینها ، چگونه می توان به چنین مواردی واقعیت سیاسی بخشید؟ هیچ قدرتی که اراده سیاسی اش معطوف به دادن پیشنهادی مبنی بر یک آلترناتیو رهبری جدید باشد ، وجود ندارد. در اسپانیا وضعیت موقتی حاکم بود که در ادامه خود را اصلاح کرد. در اسرائیل اما بنظر می رسد ما با موقعیتی مداوم روبرو هستیم . از این منظر ما اجازه نداریم فقط نسبت به اسپانیایی ها حسادت کنیم بلکه باید از آنان بیاموزیم . توپ میدان سیاست گرد است و می تواند به یکباره بچرخد. غیرممکن ، در صورتی که آدمهای خوبی پیدا شوند ، ممکن است ممکن گردد و من همچنان امیدوارم که چنین حالتی در کشور ما نیز ممکن خواهد بود . من هم معتقدم که در صف طولانی افرادی که مستحق سرنوشتی چون خوزه لویس آرتار هستند ، وجود دارند . از جمله جورج بوش و تونی بلر. من همچنین امیدوارم که فرد چهارمی ، آریل شارون ، هم جایگاهش در چنین صفی باشد . فردی که صفتش خونریزی و دروغ است و امیدوارم که از قدرت به بیرون پرتاب گردد . در همین جا ما به دوستانمان در آنسوی اقیانوس ودر اسپانیا می گوئیم : آفرین ، آمیگو ، آفرین دوستان !

منبع : **zed net**

نخست وزیر، جنگ طلب است ولی مردم مخالف جنگند . با این وجود اکثریت از همان نخست وزیر حمایت می کند . این با عقل سلیم جور در می آید؟ وضعیت اسپانیا اینچنین بود . وضعیت اسرائیل هم کمتر و یا بیشتر به همین منوال است . چنین شباهتی اما در همین جا پایان می یابد . مردم اسپانیا در انتخابات اخیر نخست وزیرشان را گوشمالی سختی داده و او را از قدرت به بیرون پرتاب کردند . در اسرائیل اما هنوز مردم از نخست وزیرشان حمایت می کنند . اسپانیایی ها وقتی می بینند که یک نخست وزیر در مقابل اراده آنان به کاری دست زده که اکثریت آن را نمی خواهد ، خیلی آسان وی را بزیر می کشند. چرا که آنان معتقدند مفهوم دموکراسی چنین است . در اسرائیل چنین چیزی قابل تصور نیست . این اما تنها تفاوت بین این دو کشور نیست . مسلم است که مردم اسپانیا تنها پس از سوء قصدهای انفجاری در مادرید به این نتیجه رسیده اند . واکنش آنها به هیچ عنوان با واکنش های معمول در اسرائیل قابل قیاس نیست . مردم اسپانیا پس از حادثه تروریستی از خود سوال کردند : " آنها چرا این کار را کردند ؟ علت اصلی چنین کشتاری چه بوده است ؟ پاسخ منطقی به این سوالات چنین بود : " سیاستهای آزار ما را به این روز کشاند . " نتیجه " : پس کس دیگری را انتخاب می کنیم . " در اسرائیل مردم چنین سوالاتی را هرگز از خود نمی کنند . آنها علت و معلول تروریسم را طبیعتا به گردن اعراب می اندازند و سیاستهای شارون را اساسا و ایدا در وقوع آنها دخیل نمی دانند . هنگامی که یک حمله تروریستی در نزد ما حادث می شود ، منطق به کنار می رود. مردم به جای اینکه عقل شان را به کار اندازند و سوال طرح کنند ، فریاد برمی آورند : " مرگ بر اعراب " . آنها حملات تلافی جویانه و انتقام طلب کرده و به دور شارون حلقه می زنند . یک تفاوت دیگر نیز بین ما اسرائیلی ها و اسپانیایی ها وجود دارد . اسپانیاییها از این حملات هستند که آزار با توجه به اینکه می دانسته که این حملات از جانب بنیادگرایان اسلامی صورت گرفته، با این حال انگشت اتهام را به سوی " اتا " نشانه رفته است . آنها فکر می کنند که او به آنها دروغ گفته و از این حادثه به نفع رقابتهای انتخاباتی خود بهره گرفته است . آنگاه بود که گفتند : نخست وزیر دروغ بگوید ؟ پس لعنت شیطان بر او. نخست وزیر اسرائیل اما اگر دروغ هم بگوید مردم بی تفاوت می مانند . آنها می گویند : " آه ، شارون دوباره دروغ گفته ؟ خوب که چی ؟ مگه اون همیشه دروغ نمی گه ؟ اصلا چرا باید هیجانی بشیم ؟"

براستی که باید به اسپانیایی ها رشک برد . پس از سالیان طولانی جنگ داخلی وحشتناک ، پس از چندین دهه دیکتاتوری سرکوبگرانه ، با وجود این همه حملات تروریستی

ادامه از صفحه یک

کردها ، حقوق و

واقعاً خواستار تجزیه و تشکیل دولت مستقل کرد هستند یا آنکه میان استقلال و فدرالیسم خلط مبحث شده است؟ ابتدا ضروری است باین امر اعتراف کنیم که کردها با سایر ملت‌های منطقه همچون: اعراب ، ترکها و ایرانیها تمایزات آشکاری دارند. آنان دارای زبان مخصوص خود، فرهنگ و تاریخ جداگانه اند، اگر چه سرزمین آنان در جغرافیای کشور های مذکور قرار دارد که این خود تقسیم بندی کشورهای استعماری بوقوع پیوسته است. اگر نگاهی منطقی به مسئله بیفکنیم و به حکم حقوق ملتها و آزادی آنان در تعیین سرنوشت خود، کردها نیز این حقوق را داشته و دارند تا برای خود دولت مستقل خود را داشته باشند. اما سیاست استعماری که در بعضی مناطق جهان حتی برای ملیتهایی کمتر از چند هزار حق استقلال و داشتن دولت قائل شده . بنا به منافع استعماری خود این حق را از ملت کرد سلب نموده است. ملتی که جمعیت آن بیشتر از سی میلیون است.

در حالیکه ناسیونالیست های عرب باعتبار زبان و سرزمینهای عرب همیشه خواستار وحدت و حفظ حقوق و میراث اعراب در این سرزمینها هستند، اما همینان در مورد کردها معیاری دوگانه دارند. آنان با کمال تأسف به مرزها و تقسیم بندی های استعماری با چشم تقدس مینگرند. کردها چه قبل و یا بعد از اسلام دارای سرزمینی خاص با زبان و فرهنگ خود بوده و چه منصفانه است که ما این حقیقت را انکار نکنیم.

ذکر این موضوع برای همه آنهاییکه منتقد ومخالف مبارزات سیاسی و خودمختاری برای کردها هستند بسیار ضروری است. آنان باید ریشه ها و علل این مبارزات را در یابند. در غیر اینصورت و اینکه کردها بخشی از ملت عرب و عراق هستند بان منجر خواهدشد که کردها را در ردیف دشمنان وطن و تجزیه طلب بنامند و اینکه آنان عمال اجانب اند واین ظلمی بزرگ در حق کردها ست.

کردها در سالهای چهل برای بدست آوردن حقوق تاریخی در سرزمین خود دست به شورش و انقلاب بر داشتند هدف آنان بهم زدن مرزهای ساختگی استعمارگران بود. همان استعماری که میان دو کشور عراق و ایران نیز اختلافاتی تاریخی بوجود آورده بود. آری کردها در ایران جمهوری مهاباد را تشکیل دادند که متأسفانه بتوسط استعمارگران سرکوب شد. از آن پس کردها مبارزات آزادیخواهانه خود را در کشورهای همجوار یعنی عراق و ترکیه آغاز کردند.

در حالیکه مبارزات کردها در ترکیه در زیر رهبری عبدالله اوجلان توانست بموفقیت برسد، کردهای عراق در سال 1991 توانستند با استفاده از شرایط خاصی که در نتیجه جنگ پیش آمده بود، دولت خود مختار را در کردستان عراق تشکیل دهند.

کردها در عراق در سالها قبل از آن مورد بمبارانهای فراوان و حتی در مراحلی مورد نسل کشی قرار گرفتند. اما با سقوط صدام و تغییر اوضاع عراق هم اکنون آنان خواستار سیستم فدرالیسم برای عراق و کردستان میباشند. قابل

ذکر است که پارلمان کردستان در سال 1991 سیستم حکومتی فدرال را در راس کار خود قرار داده بوده است.

کسانی نیز از منتقدان مدعی میشوند که با گذشت تاریخ، کردها بخشی جدائی ناپذیر از کشور عراق شده اند دیگر نباید با ادعای فدرالیسم و یا استقلال به وحدت عراق آسیب وارد آورند. در جواب اینان میتوان گفت که در خواست حق تعیین سرنوشت مورد توافق عامه ملت کرد عراق است در کردستان عراق همگی و حتی مردم عادی و عامی نیز خواستار این مطلب اند. با وجود این چه جای انتقاد است؟

در مورد کردستان عراق باید گفت که تمام قراردادهای بین المللی و حق بشری و از جمله مصوبات سازمان ملل این حق را برای هر ملتی و از جمله کردها برسمیت شناخته است. اگر به جنوب سودان بنگریم در آنجا در خواست کنندگان آزادی و استقلال جنوب بیشتر نیروهای ملی ساکن خارج بودند، اما در مورد کردستان عراق عامه مردم درون کردستان خواستار حق تعیین سرنوشت خویش اند.

در پاسخ باین موضوع که کردستان عراق به بخشی از خاک عراق تبدیل شده است نیز در بر حق بودن درخواست کردها مبنی بر جدائی تاثیر ی ندارد. همه کشورهای عربی از استقلال کویت در برابر تهاجم عراق دفاع کردند. اینکه کویت زمانی بخشی از خاک عراق بوده است مشروعیتی برای رژیم عراق کسب نمود. امروز مردم کویت خواستار زیستن و استقلال و آزادی برای خود هستند و جامعه جهانی این استقلال را برسمیت شناخت . همه دلایل ما را بانجا میکشاند تا باین حقیقت که کردها باید بتوانند خود سرنوشت خود را تعیین کنند، اعتراف کنیم.

یکی از اعتراضات دیگر احزاب و گروههای مختلف در عراق و سایر کشورهای عرب این بود که فدرالیسم بر اساس قومیت و ملیت نمیتواند انجام گیرد. ما در این زمینه به تجربه پاکستان را در زمان ابتدای استقلال مثال میآوریم . در آن زمان ملت پاکستان بر اساس نظریه " دو ملتی" که علامه اقبال لاهوری نیز از آن پشتیبانی نمود، خواستار استقلال برای ملت پاکستان شده و رسماً این استقلال از طرف جامعه جهانی برسمیت شناخته شده. هم اکنون در پاکستان چهار ملیت مختلف در کشوری واحد در کنار هم زندگی میکنند. بلوچستان، ایالت سند، پنجاب، و پشتوستان . این چهار ملیت مختلف بدون هیچگونه جنگ و جدالی در کشوری واحد بشیوه فدرال زندگی می کنند. اگر در پاکستان این تجربه با موفقیت انجام گرفته چرا در عراق و کردستان نمیتواند اجرا شود؟

اگر ما به دقت به جنبشهای آزادیخواهانه در هر گوشه از جهان بنگریم متوجه ظلم و ستم فراوانی خواهیم شد که در حق این ملیتها اعمال میشود. اجحافات سیاسی، اقتصادی و دینی موجب خشم و نفرت و مقاومت این ملیتها علیه حاکمان ستم بیشتر میگردد. هم اکنون در اندونزی جنبشهای: آنچه، آر یان، جایا و کامپیتان برای آزادی و استقلال خود مشغول مبارزه اند. مبارزات یکصد ساله مردم تیمور شرقی نیز همین چندی پیش به نتیجه رسید و جهانیان استقلال این کشور نویناد را برسمیت شناختند. جنبش های دیگری در تایلند، تاملیل درسری لانکا، جنوب سودان، کشمیر و سایر نقاط جهان وجود دارند که بخاطر



ادامه از صفحه شش

کردها ، حقوق و

آزادی و استقلال خود به مبارزه مشغولند. اگر در همه این کشورها از جمله در عراق دولت ها می کوشیدند به طرق انسانی و قانونی حقوق این ملیتها را برسمیت بشناسند نیاز به اینهمه مبارزه و تحمل انواع مشکلات نبود. قدم از توضیحات بالا این بود که هدف کردها از مبارزه برای آزادی و استقلال خود این است که این آزادی میتواند از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برایشان امنیت بارمغان آورد. اگرچه این آرزوی تاریخی کردهاست که به استقلال و آزادی دست یابند، اما در شرایط فعلی آنان این خواسته خود را در حد تن دادن به سیستم فدرالیسم در عراق که معنای آن اتحاد با دیگران و نه جدائی است مطرح میکنند . پذیرش فدرالیسم از طرف کردها به همه خواسته های آنان پاسخ نخواهد داد، اما بنا به شرایط منطقه ای و اینکه شرایط معادلات سیاسی در منطقه به آنان بیش از این امکان نخواهد داد، لذا آنان نیز خود را در این معادله قرار داده اند. کردها اینرا بخوبی میدانند که تشکیل دولتی مستقل در منطقه ای محدود و جمعیتی پنج میلیونی در حالیکه همسایگانی همچون ایران، ترکیه، عراق و سوریه را دارند، بفع آنان نیست ، زیرا این دولتها بنا به شرایط داخلی خود به سادگی تن به وجود دولتی کرد و مستقل نخواهند داد. بر عکس کردستانی فدرال در چهار چوب عراق متحد آینده ای مطمئن را برای آنان تامین خواهد کرد. با این حساب کردها برای استقلال مبارزه خواهند کرد حتی اگر این استقلال حق آنان باشد .

انتقاد شدید دیگری که عراقیها بر کردها وارد می کنند، رابطه سران احزاب کرد با آمریکا و بویژه بعضی از آنان با دولت اسرائیل است و این دیگری به هیچ عنوان از طرف مردم کوچه و خیابان کشورهای عربی قابل تحمل نیست. اجازه بدهید باین موضوع پرداخته و علل رابطه کردها با آمریکا و اسرائیل را بررسی کنیم.

زمانیکه کردها در بدترین شرایط بسر میبردند، رژیم بعث عراق به سرکوبی و نسل کشی آنان مشغول بود، دولت ایران و ترکیه و سوریه نیز معامله ای بهتر از این با آنان نداشتند، از آنطرف روشنفکران عرب و مردم کوچه و بازار کشورهای عربی نیز هیچگونه توجهی و عطفی نسبت به کردها ابراز نداشتند، آنان از هر سو در کمین این کشورها گرفتار آمده بودند و بقول ضرب المثل کردی که میگوید: " کردها بجز کوه دوستی ندارند" ، آری آنان در آن شرایط سخت و ناگوار دست بدامن آمریکا و اسرائیل شدند که آنان نیز بهرجهت بانان پاسخ دادند.

لذا ما اعراب نباید از کردها متوقع باشیم که همچون ماهه قضایا بنگرند. اگر چه ما نیز از آمریکا ضرباتی خورده ایم. چگونه ما خواستار آنیم که آنان با ما همکاری کنند در صورتیکه هم ما و هم سیاستمداران ما دهها سال دردها و رنجهای آنان را نادیده گرفتیم.

هدف از نوشتن این مقاله افناع جامعه عرب نیست بلکه هدف توضیح گذشته تاریخی و وضعیت فرهنگی کردهاست، بویژه اینکه در ماههای اخیر در میان مردم عرب این مسئله

مطرح است. این مقاله میتواند دعوتی باشد از ادبا و فرهنگیان و حتی سیاستمداران کشورهای عربی تا مسئله کردها را با دیدی واقع بینانه بنگرند و بدون پیش فرض و بدور از قضاوتهای ناعادلانه ای که از طرف سیاستمداران ما ابراز شده، منصفانه قضاوت کنند. کردها از لحاظ فرهنگ، دین و احساسات نزدیک تری ملیت ها به ما هستند . ما باید در جهت ایجاد نزدیکی و اتحاد با آنان بکوشیم و نه اینکه بر کوس جدائی و تفرقه بکوبیم. ما نباید بدنبال عیب جوئی از یکدیگر باشیم اگر چه اشتباهاتی نیز در نزد رهبران کرد باشد ولی وجود اشتباه تکرار اشتباه را توجیه نمی نماید، بلکه میتوان با فهم یکدیگر به عملی عقلانی دست زد.

با ما ارتباط بگیرید

سر دبیر تک برگی

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان 49-40-6777819

شماره فاکس سازمان 33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.eteheadchap.com

یعنی اگر آدم دیگری بجای خاتمی رئیس جمهور، آدم های دیگری بجای وزرا و معاونان و مشاوران او وزیر و معاون و مشاور، و آدم های دیگری بجای وکلای مجلس ششم، وکیل می بودند؛ و استانداران و فرمانداران و معاونان و مدیر کل ها و خلاصه بقیه متصدیان و مسئولان مقننه و اجرایی کشور هم آدم های دیگری بودند، اصلاحات موفق می شد! با همان منطقی که گفته می شود اگر اصلاح طلبان حکومتی آدم هایی از نوع دیگر بودند، اصلاحات پیروز می شد؛ با همان منطق هم می شود گفت که اگر تمامیت خواهان آدم های مسامحه کار و سازشکار و ترسو و نیز طرفدار اصلاحات بودند، اصلاحات با بن بست روبرو نمی شد!

اولا - از کجا بیاوریم اینهمه آدم " طور دیگر " را؟! مثلا مردم در انتخابات مجلس ششم این آدم های " طور دیگر " را از کجا باید پیدا می کردند تا بجای این نوع اصلاح طلبان، به آن نوع دیگر رای بدهند؟! آیا در دور دوم ریاست جمهوری، خاتمی ی " بهتری " وجود داشت؟! اصلاح طلبان، خوب یا بد، همین ها بودند؛ با همه تفاوت های نسبی که بین همه آدم ها وجود دارد.

ثانیا - چه کسی صلاحیت آن ها را برای کاندیدا شدن در انتخابات تأیید می کرد؛ چه کسی آن ها را به هیئت دولت و مناصب و مسئولیت ها راه می داد و حکم اش را امضا می کرد؟! اگر هم چند نفری آدم با جریزه قدم جلو می گذاشت، می رفت بغل دست اکبر گنجی و عبدالله نوری که از تنهایی دق نکنند!

ثالثا - تمامی گناه " بن بست اصلاحات " را به گردن اصلاح طلبان انداختن، بی انصافی است. مامشات گری و سازشکاری و عدم ایستادگی آن ها ، علت " بن بست " نبود، شتاب دهنده آن بود. خود همین کوتاه آمدن ها و تسلیم فشار شدن ها و اطاعت کردن ها از " حکم حکومتی رهبر " و عقب نشینی های مداوم ، بخاطر اصلاح طلبی آنان در چهارچوب جمهوری اسلامی و قانون اسای آن بود؛ یعنی آنان خط قرمز هائی را که برایشان ترسیم شده بود، از جان و دل قبول داشتند و فقط می خواستند که در داخل محدوده آن اصلاحاتی انجام بگیرد. آنان در هر قدمی که بر می داشتند، با این خط قرمزها برمی خوردند و خودشان را موظف می دانستند عقب بکشند تا از خطوط قرمز عبور نکنند، یا برای مرزبانان این خطوط ، شائبه عبور از این خط ها را پیش نیاورند! اگر آنان این چهارچوب ها را می شکستند، دیگر اصلاح طلب نمی نبودند. پس گناه شکست، از اصلاح طلبی آن ها بود و نه در رفتار آنان.

دلیل دوم - تکیه نکردن به مردم برای پیشبرد اصلاحات

بنا بر این نظریه، علت شکست اصلاح طلبان این بود که خط مشی سعید حجاریان مبنی بر «فشار از پائین و چانه زنی در بالا» را به فقط چانه زنی در بالا تقلیل دادند و فشار مردم را از پائین به خدمت نگرفتند و گویا اگر این کار را می کردند، اصلاح رژیم به پیش می رفت و موفق می شد!

اما اصلاحاتی که کارگران، زنان، جوانان، خلق ها، و مردم طالب آزادی های سیاسی و حقوق پایه ای دموکراتیک و طالب رفع تبعیضات گوناگون می خواستند، با اصلاحات مورد نظر اصلاح طلبان که با حفظ بنیاد همه این بی حقی ها و تبعیضات، تنها آزادی هائی را برای " خودی ها " می خواستند فرسخ ها فاصله داشت. آن ها آگاه بودند که اگر به مردم بیش از رای دهنده نقش بدهند، خواسته هایشان غیرقابل مهار خواهد شد و بساط اصلاحات و اصلاح طلبان را که سهل است، بساط خود رژیم را هم بر خواهند چید. به این دلیل، آن ها نمی توانستند نیرو و مداخله مردم را به میدان بکشاند و

بخش دوم دیدگاه شهاب برهان

پیرامون شکست اصلاحات و محتمل ترین چشم اندازها!

خندق هائی که بر سر راه قطع امید کامل مردم از جمهوری اسلامی کنده می شوند

خننه سوران بر سر و صدای استحاله چی ها در خارج از کشور، در حقیقت مجلس ختم جریان استحاله طلب بود، چرا که زمانی برگزار شد که محال بودن استحاله رژیم ولایت فقیه به جمهوری لائیک و دموکراتیک که سهل است، حتا شکست آن در تبدیل شدن به " مدینه النبی " هم مدت ها بود که قطعیت یافته بود! " تکان " بر سر و صدا تری هم که اصلاح طلبان حکومتی با بست نشستن و استعفا از خود نشان دادند، در حکم خیزش شعله شمع در لحظه خاموش شدن بود؛ یا در تمثیل مناسب تر، واپسین رعشه مرگ. بعضا از امکان رشد اصلاح طلبان، تازه پس از اخراج از حاکمیت صحبت می شود. امکان چنین رشدی وجود دارد، همانطور که ناخن و موی جسد هم تا چهل و هشت ساعت بعد از مرگ رشد می کند.

کار استحاله چی ها و اصلاح طلبان با حکومت تمام است؛ اما کار آنان با مردم تمام نیست! به یک دلیل بسیار ساده: برای آن ها مهم تر از این که رژیم استحاله پیدا کند یا اصلاح شود، این بوده و هست که سرنگون نشود. آنان اگر به شکست استحاله و اصلاحات اعتراف کنند، معنایش این خواهد بود که دیگر راهی بجز سرنگون کردن رژیم برای مردم باقی نمانده است. رسالت آنان از این پس نه دیگر تلاش برای اصلاح نظام، بلکه فقط تلاش برای منع مردم از گام نهادن در راه سرنگونی جمهوری اسلامی خواهد بود. ابزار آنان برای این کار، اساسا سه تاست: 1 - تلاش برای احیای امید در مردم برای اصلاح رژیم و القا و تبلیغ این فکر که هنوز راه ها و شانس های دیگری برای اصلاح رژیم وجود دارد؛ 2 - شعار فرزانم؛ و 3 - ترساندن مردم از عواقب سرنگونی. روی این سه موضوع باید مکت کنیم.

تحلیل هائی که برای امیدوار کردن دوباره مردم به اصلاح رژیم ارائه می شوند

" بن بست اصلاحات "

بر اساس این تحلیل، اصلاحات شکست نخورده است، بلکه فقط با " بن بست " مواجه شده است. دو دلیل " رفتاری " برای این بن بست اقامه می شوند:

دلیل اول - بی لیاقتی و سازشکاری و عدم ایستادگی بموقع اصلاح طلبان حکومتی

فشار یک انقلاب توده ای مسلحانه، حکومت حاضر به انجام چنین "اصلاحی" بشود، نشانه بلاهت است، تا چه رسد به فشار اصلاح طلبانه ی مسالمت آمیز قانونی!

شبهه این مهمل در باره "تحمیل" اصلاحات از پائین را از برخی گرایشات اصلاح طلب در داخل ایران، با زبان دانشجویی و با لهجه ی "نافرمانی مننی" هم می شنویم. برای نمونه، در تریبون دانشجویان در باره انتخابات که در مقابل سردر دانشگاه صنعت آب و برق توسط انجمن اسلامی این دانشگاه برگزار شده بود، از "تبدیل جبهه دوم خرداد به جبهه اول اسفند" صحبت شد و این که "استراتژی جبهه اول اسفند، برای دموکراتیک تر" (تر!) "کردن حکومت و سایر اهداف نافرمانی مننی خواهد بود"!

ب - اصلاحات به دست خود دشمنان اصلاحات!

از این ها عجیب تر نظریه ایست که دو نمونه اش را می آورم: آقای محمد سیف زاده، وکیل دادگستری و از مؤسسان کانون مدافعان حقوق بشر، در ایران، در مصاحبه با "Deutsche Welle" (رادییوی دولتی آلمان) در یکی از روزهای نیمه اول فوریه 2004 می گوید: «... اگر مجلس هفتم بدست محافظه کاران بیافتد، قطعا آن ها دیگر نمی توانند به لحاظ آگاهی مردم راه تقنین قوانین را ببندند، بلکه ناچارند قوانینی که آزادی های مردم را تضمین کنند مورد تصویب قرار بدهند و خودشان راه را برای اصلاحات باز کنند. خودشان ناچار هستند این راه را بروند. بنابراین اگر چنین راهی را بروند، بتدریج فضا بازتر خواهد شد...!!»

نمونه دوم: آقای محمد رضا خاتمی، دبیر کل جبهه مشارکت ایران اسلامی در مصاحبه با "الحیة" چاپ لندن می گوید: «محافظه کاران در صورت بدست گرفتن زمام امور دولت و مجلس در ایران، راهی جز ادامه اصلاحات ندارند، مگر آن که بخواهند از روش های خشن بهره ببرند که این روش ها در جامعه ما و جامعه جهانی طرفدار ندارد... من فکر می کنم که تعدادی از محافظه کاران تند رو وارد مجلس شورای اسلامی خواهند شد، اما آنچه که بر اکثریت این افراد غلبه خواهد داشت، آن است که آن ها سیاست محافظه کاران سابق را دنبال نخواهند کرد، بلکه بسوی اصلاحات منعطف خواهند شد و وضعیت مجلس آینده از آنچه که بود بهتر خواهد شد.» (سایت خبری "امروز" سوم اسفند 1382).

این را می گویند توپ را به دروازه خود زدن! از یکی پرسیدند رهبرتان کیست؟ گفت: آن زنجیری نی که در جلومی رود! معلوم نیست چرا "الحیة" از این لیدر نامدار جبهه اصلاح طلبان نپرسید که اگر مجلس محافظه کاران از مجلس اصلاح طلبان بهتر خواهد بود، پس برای چه اینهمه داد و قال راه انداختید!

در ظاهر امر به نظر می رسد که استحالته چی ها و اصلاح طلبانی که امکان اصلاحات بدون اصلاح طلبان و به دست دشمنان قسم خورده اصلاحات را (حال چه در اثر فشار از پائین، و چه در نتیجه ضرورت ها) تبلیغ می کنند، عقل شان را از دست داده اند و در نتیجه ضربه سنگینی که خورده اند، به هذیان گویی افتاده اند و چیزهایی می گویند که مرغ پخته را به خنده می اندازد. اما مسئله فقط این نیست. مسئله مهم این است که اگر آن ها به شکست اصلاحات اعتراف کنند؛ اگر این حقیقت را تأیید کنند که جمهوری اسلامی ظرفیت اصلاح ندارد، معنای ضمنی آن برای مردم این خواهد بود بجز سرنگونی رژیم، هیچ راه دیگری برای رهائی باقی نمانده است. استحالته طلبان و اصلاح طلبان خیلی خوب می دانند که اصلاحات، شدنی نیست؛ ولی آنان نگران نتیجه گیری مردم از چنین

همانطور که دیدیم، هر چه بیشتر در زیر ضرب تمامیت خواهان قرار گرفتند و هر چه بیشتر ناخشنودی مردم از اوضاع بالا گرفت، بجای کشاندن مردم به میدان، وظیفه بازداشتن مردم از حرکت و اقدام را بر عهده گرفتند. حتا رادیکال ترین اصلاح طلبان، از ورود مردم به میدان، بیشتر از شکست خود و از شکست اصلاحات می ترسیدند. علت شکست اصلاحات، ترس اصلاح طلبان از توسل به رای دهندگان شان نبود؛ این ترس، خود بهترین دلیل اصلاح ناپذیری رژیم بود.

نتایجی که از نظریه "بن بست اصلاحات" گرفته می شود

بر پایه این تحلیل که اصلاح طلبان حکومتی شکست خورده اند و نه اصلاحات، امیدهای تازه ای برای اصلاح پذیری جمهوری اسلامی تبلیغ می شود، که به نمونه هایی از آن اشاره می کنم:

الف - اصلاحات با فشار از بیرون حاکمیت

استحالته چی ها می گویند که با شکست اصلاح طلبان حکومتی، "ثقل اصلاحات از درون حاکمیت به درون جامعه منتقل می شود"؛ و آنچه اصلاح طلبان حکومتی برای فشار از پائین انجام ندادند، از این پس مستقیماً از پائین عملی می شود. (ناگفته نماند که اینان ایراد هر فشاری به رژیم را تنها به شرط مسالمت آمیز و قانونی بودن آن تأیید و تجویز می کنند).

بر پایه چنین تحلیلی، این امکان هنوز وجود دارد که اگر مردم با اقدامات مسالمت آمیز قانونی فشار بیاورند، دستگاه ولایت، قوه قضائیه، مجلس ذوب شده در ولایت مطلقه، دولت، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و غیره، تسلیم شده و به اصلاح رژیم تن بدهند!

اولاً - شکست اصلاح طلبان و "بن بست" اصلاحات، ثابت کرد که در جمهوری اسلامی، مسئله نه مبارزه قانونی، بلکه مبارزه با قانون است؛ چه قانون حرف زدن، چه قانون لباس پوشیدن، چه قانون اینترنت، چه قانون احزاب، چه قانون کار، چه قانون مطبوعات، چه قانون انتخابات، ... و چه قانون اساسی.

ثانیاً - فشار از پائین برای آن که آنچنان فشاری باشد که حکومت را به تن دادن به "اصلاحات" وادار کند، باید فشار برای براندازی آن باشد؛ یعنی حکومت، خود را در برابر آنچنان جنبش عظیم و مهار نائبدنی توده ای و با آنچنان مطالبات رادیکالی روبرو ببیند، که متوجه شود اگر عقب نشینی نکند، رفته است. چنین حالت مفروضی اساساً با آنچه مورد نظر "اتحاد جمهوری خواهان" و دیگر استحالته چی هاست، یعنی فشار قانونی و اصلاح طلبانه از پائین و نه فشار یک جنبش فرا قانونی برای براندازی، ماهیتاً تفاوت دارد. فشاری که آنان خیال اش را در سر می پرورند، اساساً نمی تواند "فشار" باشد!

ثالثاً - امروز حداقل معنایی که اصلاحات می تواند برای مردم ایران داشته باشد این است که: جمهوری، اسلامی نباشد؛ حکومت، دینی نباشد؛ آخوند جانی در حکومت نداشته باشد؛ از آخوند ها و همه نهادهای دینی و از مافیای قدرت، در زمینه های سیاسی و اقتصادی خلع ید بشود؛ همه ارگان های پلیسی و اطلاعاتی و سپاهی و بسیجی و تروریستی رژیم منحل شوند؛ از همه مسئولان فعلی و سابق و اسبق رژیم در باره جنایاتی که در بیست و پنج سال گذشته مرتکب شده و غارت هایی که از مردم کرده اند، حساب پس گرفته شود... پس اصلاح جمهوری اسلامی در همین معنای حداقل اش، یعنی: جمهوری اسلامی اصلاً نباشد! با کدام فشار از پائین می توان حکومت را به چنین "اصلاحی" وادار کرد؟! حتا تصور این که با

کم هزینه بودن آن. اما چرا این شعار ظاهراً "رادیکال"، فریبنده و خام کننده مردم است؟

هر رفاندی حد اقل سه شرط اساسی و تضمین کننده می خواهد تا بتوان آن را شدنی و نتیجه بخش دانست: اول، برگزار کردن آن؛ دوم، برگزاری دموکراتیک و سالم آن؛ و سوم، گردن نهادن حکومت به نتایج آن.

شرط اول برای عملی شدن شعار رفاندی برای تعیین نظام آینده کشور، این است که مجلس "نوب شده در ولایت مطلقه" و شورای نگهبان و خود رهبر و همه دم و دستگاهی که قرار است در این رفاندی زیر سنوال رفته و بازنده اش باشند، به برگزاری آن (چه با نظارت خود و چه با نظارت "نشنان اسلام و انقلاب") رضایت دهند! شرائط دموکراتیک این رفاندی را، همان حکومتی قرار است تأمین و تضمین کند که برگزار کننده انتخابات مجلس هفتم بود! البته این حکومت باید به نتیجه رفاندی - که قابل پیش بینی است - احترام بگذارد و بعد از برگزاری آن، نجیبانه سرش را بباندازد پائین و رفع زحمت کند!

مردم را به انجام پذیر بودن چنین رفاندی امیدوار کردن، چیزی جز منحرف کردن شان از راه های مؤثر و واقعی مقابله و از سر باز کردن این رژیم، و در نتیجه، افزودن بر فرصت ها و فرجه بقای جمهوری اسلامی نیست. تنها رفاندی که در شرائط موجودیت جمهوری اسلامی و با رادیکال ترین مضمون - که نفی جمهوری اسلامی است - قابل اجرا بود، با تحریم انتخابات مجلس هفتم صورت گرفته است؛ و به این ترتیب، رفاندی، تحصیل حاصل است. هر رفاندی دیگری برای تعیین نظام جایگزین، فقط می تواند پس از سقوط جمهوری اسلامی، و به دنبال تدوین قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان آتی عملی باشد.

نتیجه: تلاش هائی که بمنظور امید وار کردن مردم به وجود راه ها و شانس های دیگری برای اصلاح رژیم، و یا به عملی بودن یک "رفاندی ساختار شکن" صورت می گیرند، اگر مؤثر واقع شوند و «اگر» مردم در دام امید به ظرفیت اصلاحی رژیم (در اثر فشار از پائین، یا در نتیجه عقانیت حکومتگران، یا در اثر فشار خارجی یا هر چیز دیگر)؛ و یا در دام امید به امکان تغییر رژیم در نتیجه یک رفاندی توسط خود رژیم یا سازمان ملل بیافتند، باید مطمئن بود که یک دوره چندساله دیگر شاهد دویدن مردم به دنبال آب در سراب خواهیم بود.

چه کسی باید رژیم را سرنگون کند؟

قطع امید کامل مردم از اصلاح جمهوری اسلامی، به خودی خود با عزم آنان به سرنگون کردن رژیم یکسان نیست. دو عامل بسیار مهم، یکی فرهنگ بسیار نیرومند انتظار برای پیدا شدن یک ناجی، و دیگری غریزه پرداخت بهای هرچه کم تر برای آزادی، دست به دست هم داده و به این آرزو در مردم تبدیل می شوند که یکی پیدا شود و رژیم را برایشان سرنگون کند. سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان و رژیم بعث در عراق توسط خارجیان هم این آرزو را به نظرشان دست یافتنی می نمایاند.

«اگر» مردم به همان اندازه که خواهان برافتادن رژیم می شوند متقاعد شده باشند که آزادی و دموکراسی تنها در صورتی نصیب شان خواهد بود که آن را با دست خود کسب کنند و جمهوری اسلامی را خودشان براندازند، آنوقت می شود گفت که شکست اصلاحات، آغاز حرکت مستقل مردم برای تعیین سر نوشت خویش است.

حقیقتی هستند. از ابتدا هم رسالت و فلسفه وجودی آن ها بیش از آن که ممکن کردن اصلاحات باشد، ناممکن کردن براندازی جمهوری اسلامی بوده است؛ و امروز که رژیم در بن بست گیر افتاده و همه درهای خروج اضطراری بر رویش بسته شده اند، این نگرانی به کابوس حضرات تبدیل شده است. برای همین تلاش می کنند که مردم را به وجود راه های دیگری برای اصلاح رژیم امیدوار کنند، و چون چیز معقولی برای گفتن در این زمینه پیدا نمی کنند، به مزخرف گوئی می افتند.

شعار "رفاندی"

امروزه، بعد از شکست اصلاحات، شعار رفاندی هم در خدمت خام کردن مردم قرار گرفته است.

هنگامی که سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شعار رفاندی را برای اولین بار مطرح کرد، آن را یک شعار صرفاً تبلیغی و نه تاکتیکی تلقی می کرد. این شعار در واکنش به ادعای خامنه ای و آن دسته از مبلغین نظام مطرح شد که شرکت عظیم مردم در انتخابات دوم خرداد را دلیل مشروعیت و محبوبیت رژیم و وفاداری مردم به ولایت فقیه قلمداد می کردند. راه کارگر در آن سال ها با به پیش کشیدن این شعار، گفت که اگر راست می گویند، رفاندی برگزار کنید و از مردم بپرسید که این نظام را می خواهند یا نه؟! راه کارگر نه تنها انتظار نداشت که حکومت دست به برگزاری چنین رفاندی بزند (و به همین دلیل هم شعارش تاکتیکی نبود)، بلکه چون مطمئن بود که حکومت چنین کاری را نخواهد کرد، این شعار تهییجی را به پیش کشید، تا ترس حکومت از رو در رو شدن با نظر مردم را عریان تر کند. بعد ها جریانات مختلف اصلاح طلب درون و بیرون حکومت؛ استحاله چی ها و نیز مخالفان رژیم هم هر یک شعار رفاندی را با مضامین گوناگون مطرح کردند؛ از رفاندی برای این یا آن ماده قانون اساسی؛ یا خود قانون اساسی گرفته، تا "رفاندی ساختار شکن". همه این ها برخلاف راه کارگر، جنبه تاکتیکی داشتند و مطرح کنندگان شان اجرای چنین رفاندی را توسط حکومت می خواستند. سر نوشت این در خواست ها و امیدواری ها از پیش روشن بود و برای ما هیچ تردیدی وجود نداشت که حکومت تن به هیچ رفاندی حتا برای کوچکترین اصلاح در قانون اساسی یا در رابطه با نظارت استصوابی و غیره نخواهد داد تا چه رسد به رفاندی ساختار شکن! و تجربه هم این را ثابت کرد.

اما یک نوع رفاندی می توانست صورت بگیرد برای نشان دادن ابعاد عدم مشروعیت کلیت جمهوری اسلامی و بیزاری اکثریت از آن. یعنی همان مضمونی که مد نظر راه کارگر بود. برگزارکننده این رفاندی، نه حکومت، بلکه خود مردم می توانستند باشند؛ تحریم انتخابات! چنین رفاندی، یکبار در نهم اسفند 1381 (دومین انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا) و بار دیگر در اول اسفند 1382 (انتخابات مجلس هفتم اسلامی) برگزار شد. این رفاندی ها نمی توانستند بگویند که مردم چه نظامی را می خواهند؛ اما به روشنی و مکرر گفتند که مردم جمهوری اسلامی را نمی خواهند.

حالا، بعد از مسلم شدن شکست اصلاحات، باز هم جریاناتی راه را در برگزاری رفاندی (مثلاً زیر نظر سازمان ملل متحد) برای تعیین نوع رژیم آینده اعلام می کنند. ظاهراً این شعار رفاندی که ناظر بر تغییر نظام و نه اصلاحات در ساختار یا در قانون اساسی آن است، مضمونی "رادیکال" دارد؛ اما فقط ظاهراً. فریبندگی این شعار، در این است که هم بر تمایل مردم به تغییر نظام پاسخ می دهد، و هم به

طرح پیشنهادی پیش نویس سند سیاسی جمهوریخواهان لائیک و دمکرات

جهاتی از راهبردسیاسی، اصول و اهداف ما

توضیح تکبرگی راه کارگر :

نخستین بار در سال هشتاد ، در آستانه " انتخابات " برای دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی ، حدود 200 تن از فعالین چپ و غیر چپ معتقد به دمکراسی و جمهوری لائیک ، با انتشار بیانیه مشترکی ضمن اعلام این مسئله که در چهارچوب حکومت دینی نمیتوان به دمکراسی دست یافت ، راه حل بحران سیاسی ایران را در استقرار یک جمهوری دمکراتیک و لائیک ارزیابی نمودند . آنها با این اقدام ، نه تنها شرکت در انتخابات ریاست جمهوری دوم خاتمی را بی معنا میدانستند بلکه با آندسته از جمهوریخواهان طیف اپوزیسیون که کماکان در پی سراب اصلاح جمهوری اسلامی بودند مرزبندی نموده و بر اهمیت همکاری نیروهای جمهوریخواه لائیک و دمکرات پای فشرده .

یکسال پس از این اقدام ، بخشی از جمهوریخواهان ، ضمن رسیدن به این نکته که جمهوری اسلامی قابل اصلاح نیست ، راه حل را در همکاری با سلطنت طلبان بر محور " دمکراسی خواهی " و برای برچیدن جمهوری اسلامی دانستند . آنها با امضای " منشور 81 " اقدام خود را عملی نمودند. دو سال پس از آن اقدام ، هیچ فعالیتی از طرفداران منشور 81 مشاهده نمیشود و در شکست پروژه آنها تردیدی باقی نمانده است .

با شکست پروژه مذکور ، جمعی دیگر از طیف جمهوریخواه اپوزیسیون ، که اکثراً از پیشینه حمایت از جناح اصلاح طلب رژیم برخوردار بوده اند با امضای " بیانیه اتحاد جمهوریخواهان ایران " سعی در متشکل نمودن صفوف خود کردند . آنها در ژانویه 82 با برپایی همایش سراسری خود در برلین ، و تصویب اسناد و انتخاب شورای هماهنگی ، عملاً " حزب " خود را با وجه مشخصه اصلاح طلبی ، مخالفت با سرنگونی و انقلاب و رسیدن تدریجی به یک جمهوری پارلمانی بورژوازی (در آینده) ایجاد کردند . این اقدام نیز نتوانست در صفوف طیف گسترده جمهوریخواهان دمکرات ، سکولار و معتقد به برچیدن جمهوری اسلامی ، جذبه ای ایجاد کند ، لذا معضل سامان دهی به صفوف جمهوریخواهان مبارز ، دمکرات و لائیک همچنان به قوت خود باقیست . از این رو امضاکننده گان بیانیه 80 (جمهوریخواهان لائیک و دمکرات) - معروف به تجمع پاریس - با

برگزاری یک سمینار وسیع در پاریس و میزگردهایی در کلن و غیره و نیز ایجاد یک سایت اینترنتی و نشستهای پالتاکی ، سعی نمود که ظرفی را برای اتحاد و همکاری این طیف از جمهوریخواهان ایجاد کند. این تجمع در ادامه فعالیت خود ، با گزینش یک گروه کار هشت نفره ، به آنها ماموریت داد که پیش نویس سند سیاسی عمده این تجمع را تهیه کنند که اینک پیش روی شماست . در حال حاضر در درون تجمع مذکور ، اختلافات و گرایشات ، اساساً حول سه محور کانونی شده است : 1- مسئله شکل این تجمع (اینکه ساختار فورومی - جنبشی داشته باشد یا هرمی - جبهه ای) - 2- مسئله نحوه عضوگیری (اینکه همه به مثابه فرد ، عضو میشوند یا نه علاوه بر افراد ، احزاب و تشکلهای هم میتوانند به عضویت آن درآیند) و 3- ماهیت جمهوری (اینکه به محتوای این جمهوری و دمکراسی و آلترناتیو ، اشاره شود یا نه ، بدلیل اختلاف بر سر ماهیت حکومت جایگزین ، به آن اشاره ای نشود و صرفاً به شکل جمهوری و لائیک و پلورالیستی بودن آن بسنده گردد) . به هر رو نظر به در پیش بودن همایش سراسری این جریان ، ضروریست که پیش نویس سند سیاسی عمده این تجمع مورد نقد و بررسی قرار گیرد . ما سعی میکنیم در شماره های آتی به این مهم بپردازیم .

سردبیر

توضیح گروه کار:

درجلسه ماهیانه پاریس به تاریخ 6 دسامبر 2003 در رابطه با تدارک سیاسی گردهمایی سراسری، پیشنهادشدکه گروه کاری برای تدوین سندسیاسی تشکیل شود. این پیشنهاد مورد توافق قرار گرفت و در همان زمان جمعی مرکب از افرادی که پذیرای انجام این کار بودند تشکیل گردید. این جمع شامل خانم و آقایان **حمیده ندانی، رسول آذرنوش، رضااکرمی، مهرداد بااعلی، حسن حسام، حیدرتبریزی، ناصررحیم خانی و شیدان وثیق** می بود.

این گروه بلافاصله به منظور تدوین سند یا اسناد سیاسی کار خود را آغاز کرد و از آنجا که پیش بینی شده بود گردهمایی سراسری در ماه آوریل برگزار گردد و فرصت بسیار کوتاه بود ، امکان تکمیل خود را از دوستانی که می توانستند در سایر کشورها به این جمع به پیوندند، نیافت. اگر چه در جریان پیشرفت مباحث تلاش گردید به صورت شفاهی و کتبی چگونگی گردش کار و خطوط مورد بحث، به اطلاع برخی از دوستان، بویژه دوستانی که بیشتر و یا همزمان نسبت به تهیه همین خطوط اقدام کرده بودند رسانده شود، اما دامنه این همفکری و بویژه جلب مشارکت و استفاده از پیشنهادات محدود بود. با مشاهده این نقصان و با توجه به اینکه تاریخ برگزاری گردهمایی به عقب افتاده است، گروه کار در آخرین نشست خود به این جمعیندی رسید که پیشنهادات زیر را با «کمیته هماهنگی تدارک گردهمایی» در میان بگذارد و در صورت توافق، اقدامات زیر انجام گیرد:

اولا: به منظور جریان یافتن علنی مباحث، طرح پیش نویس زیر با امضاء افراد گروه کار و به عنوان حاصل کار همین جمع منتشر گردد. **ثانیا:** در اجلاسی که به منظور تدارک هدفمند تر گردهمایی، قرار است در اواسط ماه مارس برگزار گردد، گروه کار جدیدی که در بر گیرنده تنوع فکری- سیاسی و جغرافیایی نیروهای این طیف باشد تشکیل گردد، تا با استفاده از پلتفرمهای مختلف، از جمله همین طرح پیشنهادی، و نقدها و مباحثی که حول آن جریان می یابد، نسبت به طرح پیش نویس نهایی جهت ارائه به گردهمایی اقدام نماید.

طرح پیشنهادی زیر همانطور که مشاهده می شود در دو مورد به الف و ب تقسیم شده است که بازتاب دو نظر پیرامون موضوعات فوق در گروه کار می باشد.

جهاتی از راهبرد سیاسی

کارنامه حکومت دینی در ایران نشان داده است که جمهوری اسلامی، به رغم نیاز میرم جامعه و برخلاف خواست اکثریت مردم ، از دست زدن به اصلاحات سیاسی در ساختار قدرت و پذیرش حاکمیت مردم ناتوان است.

سرشت ، بافت و کارکرد این نظام، مبتنی بر قانون اساسی و نهادهاست که خود بزرگترین موانع تحقق مردمسالاری در ایران هستند .

جناحهای این حکومت به رغم همه اختلاف نظرها و تفاوتی که در شیوه اداره کشور با هم دارند، جملگی به حفظ نظام دین سالار، امتیازات ویژه روحانیت شیعه و اصل ولایت فقیه پایبند مانده اند. هر جا که خواست، اراده و حقوق مردم در برابر رای ولی فقیه قرار گرفته است، اصلاح طلبان از تکیه به مردم و به کرسی نشاندن خواست های آنان هراسیده اند و سرانجام به حکم مصلحت نظام به رأی «ولی مسلمین» گردن نهاده اند. در گفتار اصلاح طلب و در کردار مصلحت خواه نظام باقی مانده اند.

شش سال ریاست جمهوری خاتمی، احراز اکثریت کرسی ها در مجلس ششم و شوراهای شهر و روستا توسط اصلاح طلبان حکومتی در عمل و به روشنی بر اکثریت شهروندان آشکار ساخت



حقوقی، تعهد به کنوانسیون بین المللی در باره همه اشکال تبعیض از زنان (۱۸ دسامبر ۱۹۷۹-۲۸ آذر ۱۳۵۸) و به رسمیت شناختن تشکلهای مستقل زنان.

7- مسئله ملی:

تأمین برابری حقوق همه ملیتهای ساکن ایران و احترام به اصل حق همه آنان در تعیین سرنوشت خود و رفع هر گونه تبعیض ملی از جمله در حوزه فرهنگی و آموزش و پرورش. تعهد به حل و فصل مسئله ملی در ایران به شیوه ای دموکراتیک و بدون توسل به هر گونه زور و خشونت. تقویت همبستگی ملی ایرانیان در گرو پایداری به اصول فوق میباشد.

7- تمرکز زدائی و دموکراسی محلی:

اجرای سیاست عدم تمرکز، توزیع قدرت و تقسیم مسئولیتها به منظور توسعه دموکراسی محلی. ساختار قدرت و دستگاه اداری به گونه ای باید سازمان یابد که تصمیم گیریهای مربوط به اداره امور محلی و منطقه ای به ارگانهای منتخب مردم همان محل و منطقه سپرده شود.

8- عدالت اجتماعی:

در این مورد دو پیشنهاد وجود دارد. الف - عدالت اجتماعی بدون توسعه اقتصادی ممکن نیست. در پیش گرفتن سیاست توسعه پایدار به منظور حفظ محیط زیست و امنیت اجتماعی و برخورداری از آموزش و پرورش، بهداشت و بیمه های اجتماعی بعنوان حق هر شهروند.

توسعه و اجرای اصلاحات عمیق اقتصادی در جهت دفاع از حقوق زحمتکش و با هدف اشتغال کامل. [پذیرش اصل مذاکره و قراردادهای جمعی فیما بین سندیکاها و دیگر نهادهای مستقل مزد و حقوق بگیران با کارفرمایان به منظور تعیین مقررات و قوانین کار و تأمین اجتماعی]. تعهد به پیمان بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶.

ب - تأمین فرصتهای برابر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای همه شهروندان. تضمین حق کار و تأمین درآمد بر مبنای حداقل معیشت برای بیکاران. تأمین امکانات آموزشی و بازاریابی، بهداشت و درمان. تأمین بیمه های اجتماعی برای همه و تأکید بر حق تشکیل مستقل همه مزد و حقوق بگیران، اعم از بخشهای دولتی و خصوصی. تعهد به پیمان بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶.

9- استقلال:

دفاع از اصل استقلال سیاسی. سرنوشت مردم ایران باید به دست خود آنان تعیین شود. امر رهایی مردم ایران از سلطه استبداد دینی نیز باید به دست خود آنان انجام پذیرد. تأکید بر اصل جدائی ناپذیری آزادی، دموکراسی و جمهوری از استقلال و مخالفت با هر گونه دخالت نظامی قدرتهای بیگانه در ایران.

نظارت بر امر رعایت حقوق بشر و وظیفه نهادهای بین المللی ذیربط و دول امضاء کننده اعلامیه جهانی حقوق بشر است. دول ناقض این حقوق باید محکوم گردیده و مطابق با مقررات و قوانین بین المللی با آنها برخورد شود.

10- سیاست خارجی:

دفاع از سیاست خارجی مبتنی بر برابری حقوق ملل، احترام به قواعد و مقررات بین المللی، دفاع از منافع ملی. پیروی از سیاست حسن همجواری با تمام همسایگان، برقراری و گسترش روابط با سایر دول بر پایه منافع متقابل، تلاش برای دموکراتیزه کردن نهادهای بین المللی، همبستگی، صلح و دوستی با مردم جهان.

در بند 8 مربوط به عدالت اجتماعی آنچه در گروه آمده است مورد توافق همه اعضا گروه کار نبوده است.

که دستیابی به دموکراسی و آزادی در محدوده نظام جمهوری اسلامی غیر ممکن است.

تحریم انتخابات دومین دوره شوراهای اسلامی و مجلس هفتم از جانب اکثریت مردم، منعکس کننده نگرش فوق و بیان کننده این واقعیت است که تنها با برچیدن رژیم جمهوری اسلامی و کلیه ارگانهای سرکوبگر آن، راه گذار به دموکراسی در ایران می تواند هموار شود. از همین رو:

الف: ما جمهورخواهان دمکرات و لائیک مبارزه برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری لائیک و دموکراتیک را هدف اصلی راهبرد سیاسی خود قرار می دهیم.

ب: خواست و تلاش ما این است که رژیم جمهوری اسلامی به شیوه ای مسالمت آمیز و با مراجعه به آراء مردم تغییر یابد. ما از اشکال مختلف مبارزات و جنبشهای مردم علیه بیدادگری و ستم حمایت می کنیم و مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر، قیام علیه جباریت را به عنوان آخرین راه چاره، حق طبیعی مردم می دانیم.

ج: بر این باوریم که گذار دموکراتیک به نظام جانشین مستلزم فراخواندن مجلس موسسان است که منتخب همه مردم می باشد و بر مبنای انتخابات آزاد، رای مخفی و همگانی و در شرایط آزادی کامل مطبوعات، رسانه های گروهی، احزاب و تشکلهای سیاسی تشکیل می گردد.

مجلس موسسان نوع نظام آتی را تعیین و قانون اساسی آن را تدوین کرده و به همه پرسى عمومی واگذار خواهد کرد.

اصول و اهداف

ما خواستار استقرار نظام جمهوری مبتنی بر اصول و اهداف زیر می باشیم:

1- جمهوری:

در این مورد دو پیشنهاد وجود دارد.

الف - استقرار جمهوری لائیک و پارلمانی مبتنی بر جدائی دین از دولت، تفکیک قوای سه گانه (مجریه، مقننه، قضائیه)، انتخابات آزاد و همگانی، با رای مخفی و برابر، انتخابی بودن سران کشور و دولت و پلورالیسم سیاسی.

ب - استقرار جمهوری لائیک و دموکراتیک که در چارچوب پلورالیسم سیاسی می باید با رای آزاد، برابر و مخفی همه شهروندان شکل بگیرد و اداره شود.

اقتدارات این جمهوری از اراده مردمان نشأت گرفته و تمام تصمیم گیرندگان آن، منتخب مردم هستند.

2- لائیسیت:

تأمین جدائی دین از دولت. دین رسمی در کشور وجود نخواهد داشت. ادیان از مداخله در امور قانونگذاری، دستگاه قضائی و نظام آموزش و پرورش عمومی (دولتی) بدور خواهند ماند و دولت تضمین کننده آزادی همه ادیان و مذاهب خواهد بود و پیروان ادیان و مذاهب در عرصه سیاست از آزادی برخوردار خواهند بود.

3- آزادیهای سیاسی، مدنی و فردی:

تأمین آزادیهای مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر میثاقهای بین المللی از جمله آزادی عقیده، اندیشه، بیان، قلم و تصویر بدون حصر و استثناء، آزادی دین و وجدان، آزادی پوشش، آزادیهای مدنی، آزادی احزاب، سندیکاها، کانونها، انجمنها، آزادی تظاهرات و اعتصابات، عدم مداخله دولت در زندگی خصوصی و شخصی شهروندان. تعهد به کنوانسیون بین المللی علیه شکنجه و دیگر مجازات و رفتار خشن، غیر انسانی و تحقیر آمیز (۱۰ دسامبر ۱۹۸۴-۲۹ آذر ۱۳۶۳) و لغو حکم اعدام.

4- برابری حقوقی:

به رسمیت شناختن برابری حقوقی همه شهروندان بدون در نظر گرفتن تفاوتهای نژادی، جنسیتی، قومی، زبانی، مذهبی و شیوه های زندگی فردی.

5- حقوق زنان:

لغو هرگونه تبعیض جنسی و تأمین برابری حقوق زنان با مردان در همه عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و

حمایت قاطع خود را از صلح و حق تعیین سرنوشت مردم عراق بدست خودشان اعلام داشته و نفرت خود را از تداوم جنگ جنایتکارانه ابراز کردند .

اخبار و گزارشات

تظاهرات پناهجویان در بروکسل

در گرد همانی که صبح روز دو شنبه 22 مارس از ساعت 11 در برابر اتحادیه اروپا در بروکسل (بلژیک) از طرف پناهندگان ایرانی بلژیک در اعتراض به سیاستهای اتحادیه اروپا در رابطه با اخراج پناهندگان بر پا شد، آقایان داریوش اقبالی هنرمند پاپ ایران و دکتر لاجوردی (انجمن پژوهشگران ایران) به سخنرانی پرداختند که داریوش بعد از تیرک سال نو و یک دقیقه سکوت بخاطر شهیدان راه آزادی، طی سخنرانی از ایرانیان مبارز خواست متحداً صدای ملت ایران را به گوش جهانیان برسانند و در پایان سرود دوباره میسازمت وطن را با جمعیت حاضر همخوانی کرد و بعد از سخنان دکتر لاجوردی تجمع با قرائت قطعنامه ای پایان یافت.



تصویری از تظاهرات صد هزار نفره لندن

سوئیس : اعتراض به تداوم نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی

روز پنجشنبه 25 مارس نمایندگان "فعالین ایرانی حقوق بشر در اروپا و آمریکای شمالی" از چندین کشور راهی ژنو شدند تا از ساعت 14 الی 16 در یک تجمع اعتراضی در برابر مقر سازمان ملل متحد در ژنو شرکت کنند. تظاهرکنندگان در حال شور بود، با سر دادن شعارهای « نقض حقوق بشر در ایران محکوم باید گردد!»، «گزارشگر ویژه برای ایران!»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد!»، «روزنامه ها در ایران توقیف و روزنامه نگاران راهی زندان می شوند!»، «جمهوری اسلامی محکوم باید گردد!»، و ... بزبانهای فرانسه و انگلیسی و فارسی، در میدان ملت ها، در برابر مقر سازمان، خواستار دیدار با یکی از مسئولین کمیسیون شدند. مسئول سازمان با به حضور پذیرفتن نماینده ی تظاهرکنندگان، قول داد پرونده ی تهیه شده از موارد نقض حقوق بشر در ایران را برای بررسی به مقامات کمیسیون گزارش دهد. این تجمع با قرائت قطعنامه ، با موفقیت به پایان رسید.



تصویری از تظاهرات سراسری فعالین حقوق بشر در سوئیس

تظاهرات ضد جنگ در گوتنبرگ

در سالروز تهاجم افسار گسیخته امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپایی و دیگر کشورها ، به عراق به بهانه عدم پاسخگویی صدام دیکتاتورحاکم برعراق به اخطار آنها ، روزشنبه ۲۰ مارس ۲۰۰۴ همزمان با سایرکشورها درشهرگوتنبرگ (سوئد) نیز تظاهرات وسیع وگسترده ای بویژه با حضور جوانان طرفدار صلح و ضد جنگ برپا گردید . در جلوی تظاهر کنندگان باندول بزرگی با شعار: _ آمریکا از عراق بیرون شو! حرکت میکرد و در طول مسیر شعارهای زیر به دوزبان انگلیسی و سوئدی ادا میکردیداز جمله:

- ۱_ مبارزه ادامه دارد، دیوار درهم شکسته خواهد شد
- ۲_ یوش، شارون میگویند: اشغال کنید . ما میگوییم: هرگز نخواهیم گذاشت .
- ۳_ پیش، پیش، پیش به مبارزه با فرد فرد نفت خواران 4
- ۴_ بگو ها، بگو هو، جورج بوش توبرو!
- ۵_ جورج بوش، بلر، سیا ، امروز چند بچه کشتید؟
- ۶_ جرح بوش می شناسیمت، بابات هم قاتل بود!
- ۷_ اسرائیل را بایکوت کنید، زنده باد فلسطین
- ۸_ اسرائیل و آمریکا، نیروهای ترور و قدرت امروز
- ۹_ هیچ قدرتی جز قدرت مردم نیست و قدرت مردم متوقف شدنی نیست!

در تظاهرات این روز، حضور جوانان دختر و پسر از ملیتهای مختلف چشمگیر بود، تعدادی خبرنگار روزنامه و رادیو و تلویزیون هم به چشم میآمد . سخنرانان چندی در این روز برای تظاهر کنندگان ، به ادای سخن پرداختند! از جمله: به شرایط امروز اسپانیا اشاره داشتند و از پیشروی سوسیالیستها در قبال آتش افروزان طرفدار جنگ صحبت کردند . اجتماع کنندگان خواستار خروج سربازان آمریکایی و دیگر نیروها از عراق و حق تعیین سرنوشت کشور توسط نمایندگان واقعی خود شدند!

تظاهرات روز شنبه ۲۰ مارس ۲۰۰۴ برابر اول فروردین ۱۳۸۳ در سطح رسانه های خبری سوئد بازتاب خوبی داشته است !

تظاهرات ضد جنگ در لندن

در روز شنبه 20 مارس برابر با اول فروردین ، در لندن نیز همچون حدود سیصد شهر دیگر جهان ، به مناسبت سالگرد تهاجم امپریالیستی به عراق ، تظاهرات بزرگی با شرکت حدود صد هزار نفر برگزار شد . تظاهر کننده گان نقطه شروع حرکت خود را میدان " ترافالگار " قرار داده بودند و در مسیر راهپیمایی به سردادن شعار علیه سیاستهای جنگ طلبانه بوش و بلیر پرداختند و

گزارش دریافتی از تهران**تجمع آخرین جمعه سال در قطعه خاوران ، در پای دیوار زندان اوین و قبرستان " امامزاده طاهر " کرج !**

زند، حشمت الله طبرزدی، فرزند حمیدی، عباسقلی نژاد، اکبر گنجی، هاشم آغاچاری، هدی صابر، تقی رحمانی و بسیاری دیگر که در درون زندانهای رژیم جای دارند را گرامی بدارند! در این میان کوشندگان سیاسی از جمله: «دکتر محمد ملکی، فریبرز رئیس دانا، مهندس عزت الله سبحانی، اعضاء خانواده زرافشان، علی طبری، کیانوش سنجری، حسین زارع زاده، شیوانظرآبادی، محمدبسته نگار و...» و فعالین بسیاری از دانشجویان جای داشتند. در این رابطه جبهه متحد دانشجویی خبر داد: «مسئولان زندان اوین با هراس از این تجمع، بر تمهیدات امنیتی برای زندانیان سالن ۱ شماره ۷ زندان افزودند و آنها را با شرایط فوق العاده ای در محیط زندان نگاه داشتند» بر پایی سفره هفت سین با شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد همراه گردید و تجمع کننده گان گل‌های خود را بسوی دیوار بلند اوین پرتاب کردند، مامورین اطلاعات از فاصله دور از تجمع کننده گان فلیم میگرفتند. جدا از این در گزارش به «تک برگی» آمده است: روز شنبه اول اسفند یک سوی دیگر تجمع راه گشایی جمعی برای عید دیدنی به سوی امامزاده طاهر بود. آنجا که صفرخان پیر زندان شاه و خانه نشین زمان خمینی، و احمد شاملو، پوینده، مختاری، گلشیری و... آرمیده اند.

خلاصه هیچکس یاد هیچ عزیزی را در سفره اش فراموش نکرد و نخواهد کرد! همچنان که مردم بم سفره هفت سین خود را در بهشت دل‌هایشان بر مزار عزیزانشان گشودند «تمامی این تجمعات در طلب وصول به آزادی و برابری خود را تعریف مینمودند. باشد که سال ۸۳، سال رهایی و آزادی کشورمان از قید استبداد و دیکتاتوری باشد!



هر جمعه آخر سال خانواده جمعی از شریف ترین انسانهای کشورمان به قطعه خاوران میروند. خاوران قطعه ای که آنرا خوابگاه دلاور زنان و مردان کشورمان نیز نامیده اند. در آنجا قربانیانی آرمیده اند که آرزوهای نیک و شریفی را در سر می پروراندند. ولی به حکم رهبر حکومت و قصابان سنگ دلش، یکی پس از دیگری سربردار شدند. کشتار سال ۶۰ و مرداد و شهریور ۶۷، ننگین بارترین فاجعه این حکومت گران وحشت و ترور در کل حیات ۲۵ ساله اشان میباشد که میروند با آرزوهای بیکران مردم و مقاومت و جسارتشان، در سال جدید، باه وسعت ایران به مصاف طلبیده شود.

باری قطعه خاوران در آن گوشه تهرانی که تا دور دستها حوالی گرمسار قندکشیده است و خاوران را تا قلب تهران مربوط میگرداند، عظمت دلها به وسعت انقلاب مردم ایران را در درون خود جاداده و به سینه فشرده اند!

روز جمعه امسال ۲۹ اسفند ۸۲ خانواده ها به دیدار دلاور زنان، مردان خود، فرزندان هستی بخش زندگی شان رفتند تا سفره دل‌هایشان را با سفره هفت سین نوروزی یکی گردانند! مادران، همسران، فرزندان، خواهران و برادران که با ازدست دادن عزیزانشان، خود را تاحدی بی کس و کارویتیم دیدند اما تابه امروز هیچگاه فراموش نشدند و از یادها رخت برنستند! در خاوران شمار تجمع کننده گان را بیش از ۱۰۰۰ نفر گزارش کرده اند که از سالهای قبل بیشتر بوده است. خانواده ها از ساعت ۷ صبح خود را به تدریج به محل رساندند و مراسم سرود و شعرخوانی تا ساعت بعد از ۱۱ ادامه داشت. در جمع امسال حضور جوانان دختر و پسر و فعالین دانشگاهی تاحدی چشمگیر بود. مادر ریاحی ها که هر سه فرزندش بعد از انقلاب، اعدام شدند و او هر ساله در جمع خانواده ها حضوری فعال داشت، امسال خود خاموش شد ولی تجمع کنندگان به یاد این مادر جسور و شجاع سرود خواندند و یادش را گرامی داشتند! تجمع کننده گان در یک دایره ای بزرگ به یاد قربانیان زلزله بم یک دقیقه سکوت اعلام داشتند و با پاشاندن گل بر سر مزار عزیزان، یاد همگان را گرامی داشتند!

در روز شنبه اولین روز سال، در هوای توام با برف و سرما، تجمع بخشی از خانواده های زندانیان سیاسی و عقیدتی به همراه دانشجویان در پشت دیوارهای زندان اوین گرد هم آمدند تا با یاد و کیل جسور ناصر زرافشان، ایرج جمشیدی، سیامک پور